

دولت ساسانی

برای بیش از چهار سده، دولت ساسانی یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که مرزهای آن در مشرق، تا دره رود سند و پیشاور و در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود. در شمال غربی، تا کوه‌های قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم، تا دریای سیاه می‌رسید و در مغرب، رود فرات به‌طور کلی مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن یعنی روم شرقی با بیزانس بود. البته گاهی این مرز خیلی فراتر از رود فرات می‌رفت و گاهی هم به این سوی فرات منتهی می‌شد، ولی صرف نظر از کششها و فشرده‌گیها می‌توان رود فرات را مرزی طبیعی میان دو دولت بیزانس و ساسانی دانست.

تورج دریایی، استاد رشته ایرانشناسی در دانشگاه کالیفرنیا در ارواین، و نویسنده کتاب «ایران ساسانی: ظهور و سقوط یک امپراتوری» به زبان انگلیسی، می‌گوید که میراث ساسانیان برای ایران بسیار بزرگتر از شکست در برابر اعراب است. میراث مهمی که ساسانیان برای ایران به جا گذاشتند، به گفته او، شکل‌گیری مفهوم ایران به عنوان یک فرهنگ و ملت است. یکی از عناصر مهم شکل‌گیری این مفهوم پیدایش خداینامه در زمان ساسانیان است. این همان کتابی است که شاهنامه از آن سرچشمه گرفته است. آقای دریایی می‌گوید: «اهمیت دیگر ساسانیان این است که در زمان خسرو انوشیروان در همان قرن سوم، تاریخ ملی ایران به نام خداینامه تدوین می‌شود؛ و آن تاریخ و یادی است از گذشته، آنچه که ایرانیان بودند، از کجا آمدند، چگونه جهان آغاز شد، تا زمان فروپاشی شاهنشاهی ساسانی.»



چیرگی شاپور یکم بر والریان (امپراتور روم) و فلیپ عرب، و زانو زدن فلیپ برابر شاه ایران

ین حکومت، فرهنگی در زمینه سیاست و مملکت‌داری و اخلاق و روابط سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد که پس از انقراض و اضمحلال سیاسی، اثر خود را در نسل‌های بعدی و فرهنگی اقوام مجاور، به‌طور بارزی نشان داد.

با اینکه دشمنان شناخته شده دولت ساسانی، دولت متمدن بیزانس و دولت‌های نیمه متمدن شمال و مشرق کشور بودند، سقوط این دولت نه از سوی این دشمنان بلکه از جانبی بود که هرگز انتظار آن نمی‌رفت و آن دولتی بود که جنبه نظامی آن از اقوام بیابان‌گرد بود. دولت اسلامی که در اوایل قرن هفتم میلادی در مدینه تشکیل شده بود، دولت قدرتمندی بود که تسلط آن بر ممالک مجاور، مانند تسلط اقوام بادیه‌نشین و صحرانورد دیگر موقتی نبود، زادگاه دولت ساسانی ایالت پارس بود. چنان‌که معلوم است در دولت پارتی یا اشکانی در ایالات و ولایات مختلف ایران، حکومت‌های محلی نیمه‌مستقلی بودند که از لحاظ سیاست خارجی تابع دولت مرکزی بودند که دولت سلطنتی بود و در راس آن شاهنشاه قرار داشت. در ایالت پارس نیز چنین حالتی وجود داشت. از این پادشاهان مانند اردشیر، دارا و منوچهر (در صورت‌های قدیمی آن) روی آن نوشته شده و نشان می‌دهد که یاد پادشاهان هخامنشی و اساطیری در میان حکام محلی زنده بوده است. وجود بناهای عظیم تخت جمشید و بناهای دیگر در زنده‌بودن خاطرات گذشته در میان فرمانروایان پارس به‌طور قطع مؤثر بوده است. بر روی سکه‌های قدیمی‌تر، عنوان این پادشاهان به خط آرامی فترتر است. بر این سکه‌ها نقش پادشاه نشسته بر تخت یا ایستاده در برابر آتشگاه با درفشی که به احتمال همان درفش کاویان است دیده می‌شود. بنابر تاریخ طبری (که منقول از خدای‌نامه است) در اواخر حکومت اشکانیان، در ایالت پارس حکام متعددی بوده‌اند و در ناحیه استخر حکومت در دست خاندان بازرنگی بوده است. در این زمان که مقارن ظهور اردشیر بوده، مردی به نام گزهر (کوچتر، گوی‌چهر) از این خاندان حکومت داشته است. سلطنتی باید باشد (مانند اعلیحضرت. رجوع شود به «میراث ایران»، فرای، ص ۲۰۸ و نیز کلماتی چون خانه خدا و کدخدا و در مقیاس بالاتر یعنی کشور خدا = پادشاه). شاپور در این کتیبه خود را نیز «خدا» ولی پرستنده مزدا خوانده که دلیل کافی بر این است که مقصود از «خدا» معنای مصطلح امروزی آن نبوده است. شاپور پدرش اردشیر را نیز خدا و پرستنده «مزدا» و شاهنشاه ایرانیان معرفی کرده، درحالی‌که خود را «شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان» خوانده و جد خود پایک را فقط شاه نامیده است. این به آن معنی است که بابک فقط یک حاکم یا شاه محلی بوده و حکومت اردشیر از سرزمین واقعی ایرانیان تجاوز نکرده بوده است. همچنین فقط شاپور در این کتیبه نذورات و قربانی‌هایی برای ارواح خاندان و خویشان سلطنتی دستور داده، از ساسان نام برده ولی او را «شاه» خوانده. می‌توان از این نکته چنین استنباط کرد که آنچه در کارنامه اردشیر پایکان (بعد از اسلام به او بابک گفتند چون عربها واژه پ ندارند؛ و در شاهنامه فردوسی آمده (درباره اینکه ساسان پدر واقعی اردشیر بوده است) به حقیقت نزدیکتر است.

در این دو روایت که قسمت بیشتر آن افسانه‌است، ساسان از تبار شاهان کیان معرفی شده که پس از آوارگی و دربه‌دری پدران، از هند به ایران آمده و چوپان پاپک پادشاه پارس شده و پاپک پس از دیدن خوابی، دختر خود را به ساسان داده و اردشیر از این ازدواج به وجود آمده و پاپک او را پسر خود خوانده‌است. به همین سبب شاپور در کتیبه خود صورت رسمی را که اردشیر پسر پاپک بوده آورده، اما از ساسان به عنوان جد بزرگ خود یاد نکرده‌است. البته بودن ساسان از تبار کیانیان و آوارگی نیاکان ساسان و چوپان بودن او افسانه‌است. اردشیر پاپکان «اردشیر یکم» { ۲۲۶ تا ۲۴۰ میلادی } در زمان پادشاهی اردوان پنجم، به پادشاهی گوچیهر رسید. او مایل بود شاه کل ایران باشد بنابراین شورش کرد و اردوان را به سختی شکست داد و اشک بیست و نهم در صحنه نبرد کشته شد «۲۲۴ میلادی». بدین ترتیب سلطنت ایران در کف اردشیر پاپکان قرار گرفت. اردشیر پاپکان به تلافی شکست‌هایی که اشکانیان در اواخر حکومت‌شان از رومیان می‌خوردند به روم لشکر کشید (در این زمان تراژان امپراتور روم بود) او رومیان را شکست داد و نصیبین، حران و ارمنستان را تصرف کرد. به‌طور کلی کارهای اردشیر در زیر خلاصه می‌شود:

-تقسیم مردم به طبقات مختلف و تعیین حداقل معیشت و امکانات

-احیای سپاه جاویدان مانند هخامنشیان

-توجه ویژه به امنیت عمومی توسط مأمورانی که از مرکز به نقاط مختلف فرستاده می‌شدند

-تصرف هند تا پنجاب

پاپک نیز بنابر روایت طبری، منصب روحانی ریاست آتشکده آن‌ها را دارا بود و از زنش که رودک یا روتک نام داشت، اردشیر به‌وجود آمد. البته بابک پسر دیگری هم به نام شاپور داشته که ظاهراً بزرگتر از اردشیر بوده‌است. گزهر یا گوچتر، پادشاه بازرنگی، غلامی اخته به نام «تیرا» داشت که «ارگبذ» شهر دارابگرد بود. (ارگبذ به معنی کوتوال یا صاحب و دارنده قلعه می‌باشد). پاپک که هنوز شاه یا حاکم نبود و فقط نگهدار آتشکده استخر بود، از گزهر خواست که تیرا فرزند او (اردشیر) را تربیت کند تا بتواند پس از او ارگبذ دارابگرد گردد. اردشیر پس از تیرا ارگبذ دارابگرد شد ولی به آن اکتفا نکرد و حکومت خود را به تدریج به شهرهای مجاور بسط داد و سرانجام بر خود گزهر عاصی شد و از پدرش بابک خواست تا او گزهر را

کشد. بابک پس از تحقق خواست اردشیر، از اردوان، شاهنشاه اشکانی نیز خواست که مقام گزهر و خاندان بازرنگی را به او دهد. اردوان با این کار موافقت نکرد، ولی بابک به این مخالفت وقعی ننهاد؛ زیرا سلطنت اشکانی در حال ضعف بود و برای شاهنشاهی آن، دو مدعی یکی به نام بلاش و دیگری به نام اردوان وجود داشت. در سالنامه سریانی اربل آمده‌است که بلاش (چهارم) پادشاه اشکانی با پارسیان جنگید و پارسیان چندین بار شکست خوردند تا آنکه آنان با مردم ماد و پادشاهان آدیابنه و کرکوک متحد شدند و سرانجام دولت پارت را برانداختند. از این گفته برمی‌آید که پاپک در آغاز مخالفت با اشکانیان، از ایشان شکست خورده بود. پس از مرگ پاپک، شاپور (پسر بزرگتر او) به حکومت رسید ولی در اثر حادثه‌ای کشته‌شد و اردشیر حکومت پارس را به‌دست آورد و مخالفان خود را در پارس یکی پس از دیگری مغلوب کرد و بعد از آن به کرمان حمله برد و پادشاه آن را که بلاش نام داشت دستگیر نمود. پس از آن، یکی از پسران خود را که اردشیر نام داشت حاکم کرمان کرد و سپس بر سواحل خلیج فارس مسلط شد. اردوان شاهنشاه اشکانی، پس از شنیدن اعمال خودسرانه اردشیر، نامه تهدیدآمیزی به او نوشت و پادشاه اهواز را مأمور کرد که او را دستگیر کند. پادشاه اهواز در محل اردشیر خره (از نواحی پارس) از ابر سام (فرستاده اردشیر) شکست خورد. اردشیر به اصفهان حمله کرد و پادشاه آن را که شاذشاپور نام داشت اسیر کرد. پس از آن بر خوزستان و میسان (واقع در جنوب عراق و مصب دجله و فرات) دست یافت. میسان با میشان یا مسنه و خاراکنه، از دیرباز برای خود دولتی مستقل داشت که البته از شاهنشاه اشکانی اطاعت می‌کرد. تاریخ تصرف میسان یا مسنه، در سال ۲۲۳ مسیحی بوده‌است. جنگ سرنوشت‌ساز میان اردوان و اردشیر در صحرای «هرمزجان» یا «هرمزگان» روی داد که موقعیت آن معلوم نیست ولی آن را در خوزستان دانسته‌اند. «ویدن گرن» خاورشناس سوئدی آن را در گلپایگان امروزی می‌داند. پسر اردشیر - شاپور - در جنگ با اردوان شجاعت زیادی از خود نشان داد و داد بنیاد کاتب یا وزیر اردوان را به دست خود کشت. پس از شکست قطعی اردوان، ارمنستان و بین‌النهرین و ماد بزرگ با آذربایجان به دست اردشیر افتاد. اردشیر بر تیسفون پایتخت دولت اشکانی در ساحل دجله دست یافت و آن را پایتخت خود قرار داد.

در تاریخ طبری به پیروی از خدای‌نامه قیام اردشیر بر اشکانیان را به سبب بازگرداندن قدرت شاهان کیانی (هخامنشی) که به دست اسکندر مقدونی برافتاده بود و زنده کردن شکوه و جلال گذشته ایرانیان ذکر کرده‌است. در این‌که اردشیر از پارس، زادگاه اصلی هخامنشیان برخاسته بود و اینکه بناهای عظیم دوران شاهان ایران پیش از اسکندر همواره در چشم پارسیان



بوده‌است شکی وجود ندارد. همچنین هیچ تردیدی نیست در اینکه اشکانیان را به سبب طرف‌داری از فرهنگ یونانی که یادگار حمله اسکندر بود در پارس منفور می‌داشتند و این از اقدامات بعدی اردشیر در تقویت آیین زرتشتی و جاه‌طلبی‌های او در بازگرداندن سرزمین‌های شاهان هخامنشی معلوم می‌شود. از همین رو اردشیر پس از استوار ساختن موقعیت خود شروع به دست‌اندازی به متصرفات روم شرقی در سوریه کرد و در سال ۲۳۰ م. نصیبین را گشود. رومیان در سال ۲۳۲ م. به ارمنستان و بین‌النهرین حمله کردند و الکساندر سوروس سپاه اردشیر را شکست داد اما کشته شدن او در سال ۲۳۵ م. دولت روم را دچار آشفتگی کرد و اردشیر از این وضع استفاده نمود و در سال ۲۳۸ م. نصیبین و حران را از رومیان گرفت. ظاهراً در اواخر سلطنت اردشیر بود که شهر «هتره» یا «الحضر» (شهر مهمی در تکریت عراق)، پس از مقاومت سختی به دست ایرانیان افتاد. بعضی، فتح الحضر را به دست شاپور اول و آن را نتیجه خیانت دختر ضیزن (پادشاه الحضر) می‌دانند که عاشق شاپور شده بود. این قصه افسانه‌ای ساختگی است ولی حقیقتی در آن هست و آن اینکه شهر الحضر قلعه استواری بوده و تصرف آن به آسانی صورت نگرفته‌است. اردشیر یک حکومت ملی بر پایه فرهنگ ایرانی بنا نهاد و جلو نفوذ فرهنگ یونانی را که از زمان سلوکیان و اشکانیان به تدریج در ایران راه یافته بود گرفت. به همین سبب در تاریخ ایران باستان یک چهره درخشان و استثنایی است و دوام حکومت ساسانی در چهار قرن، به‌طور حتم نتیجه سیاست اصیل و خردمندانه اوست. او شهرهای «اردشیر خره» و «رام اردشیر» و «ریوارد شیر» را در ایالت پارس بنا نهاد و شهر «کرخا» را در «مسنا» (میسان) بازسازی کرد و آن را «استرآباد اردشیر» نام نهاد. همچنین در آن منطقه «وهشت‌آباد اردشیر» را ساخت که بعدها در قرن اول هجری، شهر «بصره» در جای آن ساخته شد. از شهرهای دیگری که به او نسبت می‌دهند «هرمزداردشیر» در خوزستان است که بعدها «هرمشیر» خوانده می‌شد و در «بحرین» (در قسمت ساحل شرقی عربستان) «پسا اردشیر» است که «خط» نامیده می‌شد و در شمال عراق «نودارشیر» یا «حزه» است. فتوحات بزرگ در بیرون از مرزهای ایران در زمان شاپور اول ساسانی روی داد. شاپور کارهای شاهانه خود را در کتیبه سه زبانه «کعبه زرتشت» در نقش رستم جاودانی ساخته‌است.

او پس از آنکه پدرش (اردشیر) را از نژاد خدایگان و شاهنشاه ایران خوانده، خود را نیز پرستنده مزدا و شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان نامیده و ممالکی را که زیر تصرف او بوده چنین برشمرد: «ایالات پارس، پارت، خوزستان (سوزیانا)، دشت میسان (مسنه)، آسورستان (عراق)، آدیابنه (حدیب، نوت خشرکان یا نوداردشیر = موصل)، عربستان (بیت عربیایه، نصیبین و نواحی مجاور آن)، آذربایجان (آتروپاتنه)، ارمنستان، گرجستان، ماخلونیا (لازیکا)، بلاسکان (دشت مغان) تا قفقاز و دشت آلبانی (اران) و تمام سلسله جبال البرز، ماد، هورکانیا (گراگان)، مرگیانه (ناحیه مرو)، آریه (هرات)، و ممالک ماورای آن کرمانیا (کرمان)، سکستان (سیستان)، تورن (طواران)، مکران، پاراند (بلوچستان)، سند و ممالک کوشان تا مقابل پشکیور (پیشاور) و تا مرزهای کاشغر، سفدیانه و تاشکند و آن سوی دیگر دریا (در جنوب) عمان. شاپور می‌گوید: «ما امراء و حکام همه این بلاد متعدد را با جگزار و مطیع خود ساختیم».

شاپور یکم (۲۴۰ تا ۲۷۲ میلادی) پسر اردشیر بابکان در آغاز سلطنت با طغیان هترا (الحضر) و ارمنستان مواجه شد. او به راحتی شورش ارمنستان را خواباند و پسرش هرمز را پادشاه آنجا نمود. اما مردم هترا چنان مقاومتی از خود نشان دادند که سرکوب آن غیرممکن می‌نمود. سرانجام با خیانت نضیره، شاهدخت هترا، دروازه باز و شاپور همه از جمله شاهدخت را می‌کشد. او پس از فتح هترا، شهرهای کرمان، خوزستان، عمان، مکران، غرب، خراسان و توران را فتح کرد. شاپور پس از فتوحات خود متوجه روم شد و نبردی با آن دولت کرد. در اولین رویارویی که ادامه نبردهای پدرش اردشیر یکم بود پس از تصرف انطاکیه و نصیبین طی نبرد رأس‌العین از گوردیان سوم شکست خورد و نصیبین از دست او رفت. در ادامه پیشروی‌های گوردیان، در منطقه فلوجه عراق امروزی در سال ۲۴۴ میلادی، دو سپاه مجدداً مقابل همدیگر قرار گرفتند. طبق گفته شاپور یکم در کتیبه

کعبه زرتشت در نقش رستم، گوردیان سوم در طی نبرد مشیک کشته شد و پس از او فیلیپ عرب به امپراتوری رسید. او مصالحه‌ای با ایران امضا کرد که در آن میانرودان و ارمنستان به ایران بازگردانده شد. شاپور یکم به پاس این پیروزی، این شهر را پیروز-شاپور (الانبار امروزی) نام نهاد.



سر اسب، نقره تذهیب، قرن چهارم، هنر ساسانی، یافت شده در کرمان، ایران

شاپور از اسیران جنگی برای ساختن پل دزفول (دژپل) در خوزستان استفاده کرد و پس از شکست رومیان شهرهای آسیای صغیر، کاپادوکیه را کاملاً فتح کرد و اما از ادینه پادشاه پالمیرا که دست‌نشانده رومیان بود مورد شبیخون قرار گرفت و شکست خورد. شاپور یکم این پیروزی‌ها را در سنگ‌نگاره‌های تنگ چوگان پیشابور، نقش رستم و همچنین در کتیبه کعبه زرتشت ثبت کرده‌است. وی به سال ۲۷۲ میلادی درگذشت. شاپور فتوحات خود را در جنگ با رومیان شرح می‌دهد و می‌گوید:

«پس از آنکه ما در حکومت خود مستقر شدیم، «گوردیان قیصر» سپاهی از گوت‌ها و ژرمن‌ها ترتیب داد و به آسورستان (عراق) حمله کرد. در مسیخه واقع در آسورستان، نبرد سختی در گرفت و قیصر گوردیان کشته شد و ما سپاه روم را نابود کردیم. رومیان، فیلیپ را به قیصری برداشتند و او بر سر آشتی آمد و پانصد هزار دینار تاوان جنگی پرداخت. مسیخه را (که در آن پیروز شده بودیم) «پیروز شاپور» نام کردیم (همان انبار دوره اسلامی). قیصر روم بازگری کرد و به ارمنستان زیان وارد ساخت، ما هم به متصرفات او حمله بردیم و در «بارلیسوس» (شهر بالس) شصت هزار سرباز رومی را شکست دادیم و سوریه را به باد غارت دادیم و این شهرها را از رومیان گرفتیم: آناثا (عانه)، برث هاروپان (قبره)، برثا اسپورک (حلبیه)، سورا، بارلیسوس، هیراپولیس (منبج)، حلب، قنسرین، افامیه، رنیه، زوگما، اوریما، گینداروس، ارمناز، قابوسیه، انطاکیه، خوروس، سلوقیه، اسکندرون، اصلاحیه، سنجار، حما، رستن، زکویر، دولوک، صالحیه، بصری، مرعش (گرمانیکیا)، تل بطنان، خز و از کاپادوکیه: ستله و دومان و ارتانگیل و کلکیت و سوئیدا و فراآتا، که جمعاً سی و هفت شهر با دشت‌های آن می‌شود. طی جنگ‌های سوم با روم، هنگامی که ما به «حران و رها» حمله‌ور شده بودیم، قیصر «والریان» روی به ما آورد. او از شهرهای اروپا و آسیا سپاهی جمع کرد که در حدود هفتاد هزار تن می‌شد. در آن سوی حران و رها جنگ بزرگی روی داد که در آن ما قیصر والریان را به دست خود اسیر و عده‌ای از سران سپاه و سناتورها و افسران و صاحب‌منصبان را در بند کردیم و آنان را به ایالت پارس بردیم. پس از آن سوریه و کیلیکیه و کاپادوکیه را ویران کردیم و سوزاندیم. در این جنگ شهرهای سمیسات، اسکندرون، کاتابولون، ایاس، مصیصه، مالون، آدانا، طرسوس، ایچل، عین زربه، نیکوپولیس، انامور، زینون و سلفکه، توانا، قیصریه، ارگلی، سیواس، قرمان و قونیه را به تصرف درآوردیم. (بسیاری از شهرها که نامهای امروزیشان مشکوک بود، از قلم انداخته شد).

پس از شاپور یکم، هرمز یکم (۱۴ سپتامبر ۲۷۲ م.)، بهرام یکم (۱۴ سپتامبر ۲۷۳ م.)، بهرام دوم (۱۳ سپتامبر ۲۷۶ م.) و بهرام سوم معروف به سکانشاه (پادشاه سیستان) (نهم سپتامبر ۲۹۳ م.) به ترتیب بر تخت نشستند. هرمز یکم و بهرام یکم هر دو پسران شاپور یکم بودند و بهرام دوم پسر بهرام یکم بود. در زمان بهرام دوم، هرمز (برادرش)

که حاکم خراسان و لقب کوشانشاه داشت و پسرعمویش هرمز سکستانی شورش نمودند. بهرام دوم این شورش‌ها را با موفقیت فرونشاند و پسر خود، بهرام (بهرام سوم) را با عنوان سکانشاه حاکم شرق ایران کرد. در این زمان «کاروس» قیصر روم از مشغولی شاه ساسانی در شرق سوءاستفاده کرده و به ایران حمله کرد و حتی تا تیسفون پیش رفت اما به‌طور ناگهانی فوت کرد (یا به نقولی ترور شد). پس از مرگ قیصر، رومیان عقب نشستند. در زمان بهرام یکم در سال ۲۷۶ م. مانی مؤسس معروف آیین مانوی پس از محاکمه کشته شد. پوست او را کردند و با کاه پر کردند و از یکی از دروازه‌های شهر گندی‌شاپور که از بناهای شاپور یکم بود بیاویختند. این دروازه به نام دروازه مانی معروف شد. بهرام سوم بیش از چهار ماه سلطنت نکرد و عموی پدر او نرسی پسر شاپور یکم که شاه ارمنستان و لقب وزرگ ارمنشاه داشت، بر تخت نشست (سال ۲۹۳ م.). نرسی در جنگ با گالریوس (که از سوی دیوکلسین قیصر روم شده بود) شکست خورد و بنابر عهدنامه نصیبین سال ۲۹۸ م. پنج ناحیه از ارمنستان کوچک و میانرودان را به رومیان واگذار کرد و دجله در نزدیکی تیسفون پایتخت ساسانیان به عنوان مرز دو حکومت تعیین گردید. تیرداد سوم پادشاه ارمنستان و ایبریای قفقاز (گرجستان) شد و به تابعیت دولت روم درآمد. این معاهده چهل سال طول کشید تا آنکه شاپور دوم نوه نرسی (آغاز سال سلطنت او پنجم سپتامبر سال ۳۰۹ م.) این معاهده را برهم زد و اراضی ازدست‌رفته را بازپس گرفت.

از نرسی کتیبه‌ای دو زبانه در «پایکولی» واقع در سنجار، عراق امروزی به جای مانده‌است. در این کتیبه فهرستی از بزرگانی که نرسی را در برابر بهرام سوم حمایت کرده و خود از شاهان تابع دولت ساسانی بوده‌اند آمده‌است که از جمله آنان: کوشانشاه و خوارزمشاه است که می‌رساند دولت ساسانی در مشرق و شمال شرقی ایران، حکومت و اقتدار خود را حفظ کرده بود. پس از نرسی، پسرش - هرمز دوم - در سالی که آغاز آن هفتم سپتامبر سال ۳۰۲ م. بود بر تخت نشست. او را پادشاهی نیرومند و عادل وصف کرده‌اند. هرمز، پس از هفت سال و پنج ماه سلطنت در گذشت. بزرگان ایران، فرزند او را که هنوز در شکم مادر بود و حدس می‌زدند که پسر خواهد بود به سلطنت برداشتند. او پس تولد، به نام شاپور خوانده شد و در تاریخ به «شاپور دوم» معروف گردید. شاپور چشم به جهان نگشوده پادشاه بود و چون ۱۶ ساله شد زمام کشور را به دست گرفت. برخی از مورخان به او لقب کبیر را داده‌اند. اگر انوشیروان در این سلسله نبود مسلماً او نقطه اوج قدرت ساسانیان بود. شاپور در ابتدا از قدرت درباریان کاست {که از زمان کودکی او اختیارات بسیاری داشتند} و از مرزهای عرب‌نشین دفاع کرد. تصرف بحرین، در زمان او اتفاق افتاد. ظاهراً شاپور در طی جنگ با اعراب کتف‌هایشان را سوراخ می‌کرد از این رو او را «ذوالکتاف» می‌خواندند. با مرگ قسطنطین و تیرداد امپراتوران روم و ارمنستان در سال‌های ۳۳۷ و ۳۱۴ میلادی شاپور بر سر ارمنستان با روم جنگید.